

استفاده اختصاصی ممنوع

شنبه

همسایه واحد پائینی، داخل پارکینگ با اتومبیل اداره‌شان «وَر» می‌روند. از اذان صبح تا الانی که ساعت هشت‌ونیم باشد، یک بند استارت می‌خورد، اما همچنان با پررویی تمام روشن نمی‌شود و لاغیر!

همسایه واحد پائینی‌مان، با شکم حجیم‌شان خوابیده‌اند روی گلگیر ماشین و با کله شیرجه رفته‌اند داخل شکمش! هر چند دقیقه یکبار، با مشتی از سیم و شمع و پلاتین از سیر آفاق و انفاس داخل موتور ماشین بیرون می‌آید، لگدی به بدنه ماشین می‌زنند و دوباره استارت و استارت و استارت...

روی بدنه ماشین آرمی چاپ شده: «خودروی خدمت... استفاده اختصاصی ممنوع»

فرد مذکور که با حفظ موقعیت‌شان در داستان، به طور همزمان همسایه واحد پائینی‌مان هم هستند، دیشب تا نیمه‌های شب و با کمک اتومبیل زبان‌بسته، به امر اسباب‌کشی مشغول بودند!

سه‌شنبه

کنار خیابان، همان حالی را داشتیم، که دیروز ظهر... همسایه عزیزمان، کنار پامان ترمزی عنایت کرده، فرمودند: کجا تشریف می‌برید ان‌شاء...؟!

با آستین پیراهن، عرق سر و صورت را گرفته و عرض داشتیم: خدا این مستقیم‌ها و صراط مستقیم را از ما نگیرد... مستقیم ان‌شاء... هنوز عرایض‌مان تمام نشده بود که با علامت تأیید صادر شده از حرکت سر همسایه عزیزمان، خودمان را از در و پنجره و هر راه ممکن دیگری به صندلی رسانده و پخش و پلا شدیم جلوی کولر ماشین.

بین مسیر، جناب همسایه واحد پائینی، برایمان درد و دل می‌فرمودند که چطور دیروز حواس‌شان نبوده و رئیس اداره‌شان را جای مسافر اشتباه گرفته‌اند و بابت این مسئله جریمه و توبیخ شده‌اند.

بین صحبت‌هایشان، باد کولر بر سر و صورت بنده می‌کوبید و بنده هم در این فکر که: خداوند... این‌گونه خودروهای خدمت و این خدمات رسانی‌ها را از ما نگیرد ان‌شاء...!

یکشنبه

امروز تعطیل است... از آن تعطیلات وسط هفته که به لطف تقویم هر ساله‌مان، نمونه‌اش را زیاد داریم. روز تعطیل هم آدمیزاد مذکر در خدمت منزل است و «منزل و بچه‌ها»! ما که یک فروند موتورسیکلت vespa داشتیم، عمرشان را دادند به زنده‌ها!

به ناچار اسباب و اثاث پیک‌نیک رفتن‌مان را با دست و پا و چنگال و چنگ و دندان، برداشتیم که بزنیم بیرون.

همسایه جدید، منزل و بچه‌هایشان را ریخته بودند داخل ماشین خدمت‌شان (!) و یک بر چسب کدر بزرگ هم چسبانده بودند روی همان آرم چاپ شده دیروزی (همان: خودروی خدمت... استفاده اختصاصی...)

تا آمدیم سلامی از روی دوستی و مودت عرض کنیم، همسایه عزیزمان چنان گازی به ماشین بی‌زبان نواختند که زبان بسته وقت نکرد دود از آگزوش بیرون دهد و مثل اسبی وحشت‌زده شیهه کشید و رفت. (ماشین را عرض کردم!)

دو شنبه

زبان‌مان تا ته، از دهان مبارک بیرون افتاده بود و بی‌شبهت به زبان میّت نبود!

آفتاب همچنان از آسمان بر فرق سرمان می‌کوبید و بنده هم همچنان با ته مانده‌هایی از امید، کنار خیابان دستی به سوی تاکسی‌ها تکانده، و عرض می‌داشتیم: مستقیم... یکهو دیدیم یک ماشینی از بین ماشین‌های خیابان لای می‌کشد و برای خودش یکه‌تازی می‌کند!

همسایه واحد پائینی‌مان دختر یکی یکدانه‌شان را نشانده بودند روی صندلی جلو و صندلی عقبی را نیز، مسافر چپانده بودند... جهت خدمت‌رسانی هر چه بهتر به مسافران هم شیشه‌ها را تا خرخره بالا داده و کولر ماشین را روشن کرده بودند.

باز هم چشم‌مان روی نوشته بدنه ماشین قفل شد: [خودروی خدمت... استفاده اختصاصی ممنوع]

پنج‌شنبه

همسایه جدید و ایضا همان واحد پائینی‌مان، قبل از ظهر تشریف آورده بودند پشت در منزل ما و اگر «منزل و بچه‌ها» به داد در منزل نمی‌رسیدند، در را خرد کرده، بلکه لگدمال هم می‌کردند!

«منزل و بچه‌ها» با همراهان تماس گرفتند و یک چیزهایی گفتند که خلاصه‌اش می‌شد یک چیزهایی تووی این مایه‌ها: «همسایه جدیدمان، دیروز و در حین خدمت، با اتومبیل خدمت‌شان رفته‌اند توی در و دیوار...» و باز هم خلاصه‌ترش این‌که: «پول عاریه می‌خواهند برای صاف و صوف کردن اتومبیل خدمت»

چهارشنبه

دروغ چرا؟! امروز هر کجا سرک کشیدیم، خبری از همسایه واحد پائینی‌مان و ماشین خدمت‌شان نبود که نبود. ان‌شاء... این بار واقعا با ماشین‌شان(!) تشریف برده‌اند مأموریت.

باز هم جمعه

اواخر شب آقای همسایه، ماشین را به داخل پارکینگ هدایت می‌کردند و دامبولی دیمبول ضبط و پخش ماشین هم رشته خواب‌مان را پنبه کرد.

بعله... بقایایی از تزئینات ماشین عروس روی بدنه ماشین خودنمایی می‌کرد و آرم روی بدنه هم همان کار را می‌کرد که تزئینات می‌کردند!

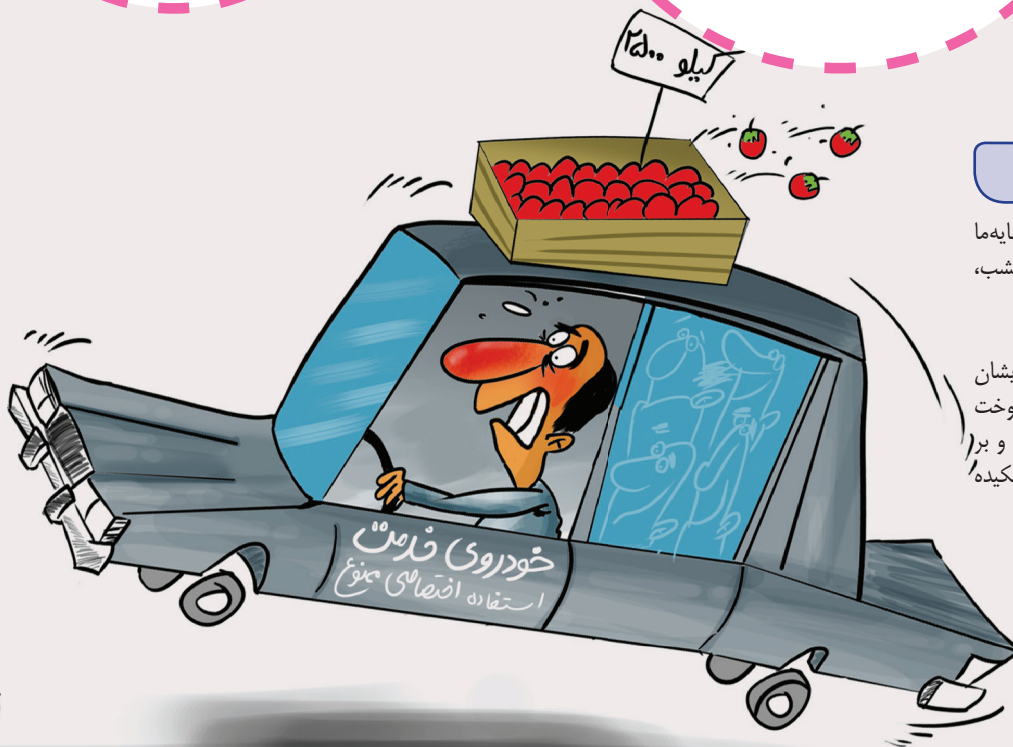
«منزل و بچه‌ها» برایمان توضیح می‌دهند که از «منزل و متعلقه» همسایه جدیدمان شنیده‌اند که امشب عروسی اخوی همسایه‌مان بوده است... خدا خوشبخت کند... مبارک است!

جمعه

ماشینی که از دیروز غروب تا امروز عصر داخل صافکاری و نقاشی بود، امروز با تزئین و شکل و شمایل ماشین عروس(!) با سرعت از سر کوچه‌مان رد شد... جل‌الخالق! این دیگر چه وضعی ست؟!

شنبه هفته بعد

از قرار معلوم ماشین خدمت همسایه‌ما بنا به دلیل خدمات‌رسانی دیشب، بنزین تمام کرده... روشن بشو نیست که نیست... بنده که کارت سوخت ندارم به ایشان عاریه بدهم... ان‌شاء... کارت سوخت خودروی خدمت‌شان برقرار باشد و بر اثر خدمات‌رسانی به آقایان نخشکیده باشد!



ش